



مردم و مجاهدین، جنازه غیاث نظام را با تجلیل و احترام فراوان برداشته و دفن کردند و به همسر و فرزندان او محبت و مهربانی نمودند تا جبران عمل نسنجیده خود را بنمایند.»^۹ صحنه دیگر از مقاومت زنان، بازتابی فراملی داشت؛ به این معنی که در پایان کار مجلس دوم مشروطیت، دولت روسیه اولتیماتوم ۴۸ ساعته‌ای به دولت ایران داد تا هیئت مستشاری آمریکایی به ریاست مورگان شوستر را که برای اصلاح امور مالیّه به ایران آمده بودند، اخراج کند و تهدید کرد که در غیر این‌صورت به شمال ایران لشکرکشی خواهد نمود. نمایندگان مجلس از ترس تهدید روسیه در وحشت و دودلی بین رد و یا قبول اولتیماتوم به سر می‌بردند که اقدام به‌موقع گروهی از زنان تهران، موجب گردید تا نمایندگان که همگی مرد بودند، از تردید بیرون آمده و تصمیم قطعی آبرومندانه‌ای بگیرند.

شوستر، در کتاب خود با عنوان اختناق ایران، مشاهداتش را از تظاهرات زنان باحجاب ایرانی در مخالفت با اولتیماتوم روسیه به مجلس ایران چنین شرح می‌دهد:

«در آن ایام تار ظلمانی که اوهام مردم در تردید بود که آیا مجلس باقی خواهد ماند یا منفصل می‌شود، زنان ایران با هیجان و حرارت قلبی برای محافظت آزادی و محبت فوق‌العاده [به] وطن خود، آخرین اقدامی که آنان را بر مردان نفوق و برتری داده و دلیل شجاعت وطنی‌شان بود، به عرصه ظهور رسانیدند. شهرت داشت که وکلا و نمایندگان در چند جلسه سزّی مجلس، قرار داده بودند که مطالبات روس‌ها را تسلیم نموده و راضی شوند. بازاریان و اهالی پایتخت [هم] فرقه‌فرقه شده بودند؛ در این‌صورت، ملّیین، وکلا را چگونّه به ادای وظایف خودشان مجبور می‌توانستند بکنند؟

در این موقع زنان ایران، جوابی مهیا نموده و سیصد نفر از آن جنس ضعیف، از خانه و حرم‌سراهای محصور، با بارفروختگی بشّره^{۱۰} که از عزم ثابت‌شان خبر می‌داد، بیرون آمده و در حالتی که در چادرهای سیاه و نقاب‌های مُشبَتِک^{۱۱} سفید، مَسْتور^{۱۲} بوده و حرکت نظامی می‌نمودند [و] بسیاری از ایشان در زیر لباس یا آستین‌های خود، طپانچه‌ها پنهان داشتند، یکسره به مجلس رفته و در آنجا جمع شده و از رئیس مجلس خواهش نمودند که تمام آنها را اجازه دخول دهد. رئیس مجلس به ملاقات نمایندگان ایشان راضی شده، در اطاق ملاقات با رئیس مقابله کرده و طرف مذاکره شدند؛ به این خیال که مبادا خود یا هم‌راهانش مطلب و مقصودشان را درست ملتفت نشوند، آن هیئتِ مادران و زوجات و دختران محبوب ایرانی، طپانچه‌های خود را برای تهدید، نمایش داده و نقاب‌ها را پاره کرده و دور انداخته و اراده و عزم آخری خود را اظهار و اعتراف کردند که: اگر وکلای مجلس در انجام فرائض خود و محافظت و برقرارداشتن شرف ملت ایران تردید نمایند، مردان و فرزندان و خودمان را کشته و اجساد را همین‌جا می‌اندازیم.

اگرچه مجلس از یک شَرَق دست^{۱۳} «فَعَله‌های^{۱۴} روسی در یکی دو هفته بعد از پا درآمد، ولی از آلایش فروختن حقوق وطنی ملت خود، مبرا گشت.

آیا با این حال سزاوار نیست که به آواز بلند، فاش و برملا گفته شود که: «عزت زنان نقاب‌پوش ایران پاینده باد؟» به‌واسطه اطمینان و اتّکال^{۱۵} به اوهام مردان که همیشه در مقابل نظرشان مجسم بود، فرصت تعلیم خود را بر وفق خیالات جدیده از دست داده و محروم گردید[ند] و نتوانستند از آن اقدامات خود، فایده صحیحی ببرند؛ با این حال و با مراقبت^{۱۶} و ممانعت مردان، از پیمانۀ آزادی سیراب شدند.»^{۱۷}

ادامه در صفحه بعد

مروری کوتاه بر مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری زنان در تاریخ معاصر ایران^۱

محمد حسن رجبی دوانی/ **بخش اول**



هر قوم و ملتی برای تقویت روحیه و انسجام‌بخشی و وحدت ملی خود، نیازمند بازشناسی حماسه‌های تاریخی مقاومت‌های مردمی و بیگانه‌ستیزی در گذشته‌های تاریخی و نیز قهرمانان ملی خویش، چه به‌صورت افسانه و چه شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی است که به‌صور گوناگون، آنها را در کتاب‌های درسی و غیردرسی، داستان‌ها و رمان‌های تاریخی، ترانه‌ها و آوازاها، تئاترها، فیلم‌ها، سریال‌های تاریخی و پویانمایی‌ها، برای طبقات و اقشار و گروه‌های مختلف جامعه عرضه می‌کنند. ملت ایران نیز در تاریخ کهن‌سالش دارای صحنه‌های متعددی از این حماسه‌های تاریخی با مشارکت مردان و زنان، به‌صورت فردی و یا جمعی است که به‌تناسب موضوع، مروری گذرا بر نقش مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری زنان در دوره معاصر خواهیم داشت.

پیش از ورود به بحث اصلی، باید به این مطلب مهم اشاره نمایم که کشور ایران به‌سبب موقعیت جغرافیایی، بارها مورد هجوم اقوام و طوایف مختلف بوده و جنگ‌های خونینی در آن رخ داده و در غیر آن موارد، درگیری میان مدعیان داخلی حکومت که هر از گاهی به وقوع می‌پیوست، موجب کشتارهای هولناک و از میان‌رفتن امنیت جامعه می‌گردید و طبیعی است که در چنان شرایطی زنان، بیش از همه در معرض ناامنی قرار داشته‌اند و ناگزیر یا در خانه محبوس بوده و در صورت غلبه دشمن، مورد تعرض قرار می‌گرفتند و یا به‌عنوان غنیمت جنگی، به اسارت و کنیزی می‌رفته‌اند؛ اما در زمان‌هایی که امنیت اجتماعی برقرار بوده، زنان توانسته‌اند که لیاقت و استعداد و قابلیت‌های‌شان را بروز دهند و آثار مهم و ارزشمندی در همه علوم و فنون و هنر و ادبیات به یادگار گذارند و حتی در امور سیاسی و اجتماعی و امور خیریه، فعالانه شرکت نمایند.^۲ با همه این محظورات، زنان به‌طور سنتی تحصیل می‌کردند و سواد می‌آموختند و در همه علوم و فنون، مهارت به دست می‌آوردند. مهمتر آنکه عموماً در جامعه از شأن و حرمت و منزلت والایی برخوردار بودند و به‌قول یکی از نویسندگان، «ناموس جامعه»^۳ تلقی می‌شدند و بی‌احترامی و یا تعرض به آنان، گاه موجب آشوب و جنبش اجتماعی و سیاسی می‌گردید؛ چنان‌که در قیام سریداران خراسان و حرکت اعتراضی مردم تهران علیه گریبایف روی داد.

این مطلب را به‌عنوان مقدمه عرض کردم و اکنون به اصل موضوع می‌پردازم.

نخستین حرکت ضداستعماری در حمایت از زنان، مربوط به دویست سال پیش است و آن هم در زمانی روی داد که ایران در جنگ دوم با روسیه شکست خورده و ناگزیر تن به انعقاد قرارداد خفت‌بار ترکمانچای داده بود که بنا بر مفاد یکی از بندهای آن، اسرای دو طرف می‌بایست مبادله می‌شدند. متعاقب آن، وزیر مختار روسیه در ایران (گریبایدوف)، به مأموران خود دستور داد تا همه زنان به اسارت‌رفته را شناسایی کرده و به سفارت آورند تا به مناطق تحت تصرف روسیه بروند و بدین منظور، مأموران سفارت در صورت اطلاع، بدون اجازه صاحب‌خانه به درون منازل ایرانیان می‌رفتند و زنانی را که حتی مسلمان شده و به عقد ازدواج مردان ایرانی درآمده و صاحب فرزند شده بودند، به‌زور به سفارتخانه می‌بردند که از جمله آنها همسر آصف‌الدوله (صدراعظم) بود. دولت ایران نیز چنان مرعوب روسیه گردیده بود که در این زمینه واکنشی نشان نمی‌داد و مأموران آن کشور بی‌مهیا و با خشونت تمام، بدان کار مبادرت می‌ورزیدند.

هنگامی که همسر آصف‌الدوله را به‌زور به سفارت بردند، او برای اعلام مسلمانی و نارضایتی‌اش، بانگ تکبیر سرداد. مردم تهران وقتی که از ماجرا اطلاع یافتند، برای رهایی وی و کسب تکلیف نزد علما رفتند و میرزا مسیح، از علمای برجسته شهر، فتوای آزادی زنان را از بند اسارت صادر نمود. به دنبال آن، بلافاصله مردم تهران کسب و کارشان را تعطیل کردند و عازم سفارتخانه روسیه گردیدند؛ ولی چون وزیرمختار متکبر روسیه حاضر به آزادی زنان دریند نشد و محافظان سفارت، به روی معترضان آتش گشودند، مردم خشمگین با دست خالی و با وجود آنکه ده‌ها نفر از آنها به شهادت رسیدند، به سفارتخانه یورش بردند و همه محافظان سفارت و کارکنان و حتی وزیرمختار را به قتل رساندند و فقط یک نفر از آن مهلکه جان سالم به در برد و مأموران نظامی دولت ایران هم نتوانستند، مانع هجوم سیل جمعیت مردم خشمگین شوند و بالاخره همسر آصف‌الدوله و سایر زنان محبوس در سفارت را آزاد و روانه منازل‌شان کردند.

مورد دیگر، در جریان صدور فتوای تحریم توتون و تنباکو توسط میرزای شیرازی رحمته‌الله روی داد که یکباره همه مردم به‌تبعیت از فرمان میرزا، دست از خرید و فروش و استعمال توتون و تنباکو کشیدند و حتی دامنه آن به حرم سرای ناصرالدین‌شاه نیز کشیده شد. هنگامی

که او از انیس‌الدوله همسر سوگلی‌اش خواست که برایش قلیان آوزد، وی مخالفت کرد و گفت: «حرام است» و در جواب شاه که چه کسی آن را حرام کرده، شجاعانه پاسخ داد: «همان کسی که مرا بر تو حلال کرده!» و به او تلویحاً فهماند که فتوای میرزای شیرازی است. صحنه دیگر، مربوط به دوران مشروطیت است. پس از پیروزی مشروطه، نمایندگان مجلس به‌منظور حمایت و کمک مالی به دولت در تأسیس بانک ملی، از مردم ایران تقاضای کمک مالی کردند تا دولت مجبور نشود، برای تأمین کسری بودجه، از انگلیس و روسیه وام بگیرد و در عوض آن، امتیازات زیان‌باری به آنها بدهد. گروه‌های مختلف مردم از این امر استقبال کردند.^۴ بسیاری از زنان تهران و ولایات نیز اموال نقدی و زیورآلات‌شان را به دولت بخشیدند تا دولت با تأسیس بانک، زیر بار تحمیل امتیازات استعماری انگلیس و روسیه نرود. به‌نوشته کسروی، «زنان گفت‌وگو از فروش گوشواره و گردنبند به میان می‌آوردند. روزی در پای منبر سیدجمال واعظ در مسجد میرزا موسی، زنی پیا خاسته چنین گفت: «دولت ایران چرا از خارجه قرض می‌کند؟ مگر ما مرده‌ایم؟ من یک زن رخت‌شوری هستم، به‌سهم خودم یک تومان می‌دهم، دیگر زن‌ها‌نیز حاضرند.» از این نمایش‌ها بسیار رو می‌داد.»^۵ در اینجا تنها به‌عنوان نمونه به درج نامه یکی از بانوان قزوین به ریاست دوره اول مجلس شورای ملی (سعدالدوله) اشاره می‌شود:

«حضور مبارک پدر مهربان ملت ایران، حضرت آقای سعدالدوله، دامت شوکته.

بنده کمینه که جان ناقابل خود را با نهایت افتخار، برای پیشرفت مقاصد حضرات امنای دارالشورای ملی حاضرم فدا نمایم، در روزنامه مبارکه مجلس دیدم که در خصوص تأخیر مراقبت عموم در بانک ملی، کم‌کم خواطر مبارک وکلای محترم دارد مکدر و مأیوس می‌شود. ای جان این کمینه فدای آن ساخت مقدس باد که گویا هنوز از فقر و پریشانی ملت اطلاع ندارید! والله بالله که ظلم و تعدی، چیزی را برای ما باقی نگذاشته است؛ والا تا این درجه، ایرانیان بی‌غیرت و همت نیستند؛ به‌علاوه، همه‌کس دسترسی به طهران ندارد که بتواند به‌اندازه استطاعت، سند اسهام بانک را دریافت نمایند و این کمینه، مقدار ناقابل از زیورآلات خودم را که برای ایام سخت ذخیره کرده‌ام، فقط برای افتخار به توسط حضرت...^۶ به‌جهت بانک ملی فرستادم. از حضور عالی عاجزانه استدعا دارم که هدیه مختصر کمینه را با نظر بلند خودتان دیده، بفرمایید اشیاء مرسوله را اعضای محترم بانک ملی به امانت و شرافت خودشان فروخته و هر چه قیمت آنها شد، سند اسهام بانک برای کمینه روانه فرمایید. چه کنم که زیاده از این قادر نبودم؛ مگر آنکه جان خودم را در [این] موقع، فدای ترقی وطن عزیز بنمایم. امضای کمینه در خدمت شما در دفتر بانک محفوظ باشد. زنی هم از همسایگان کمینه، همت و غیرت نموده، با آنکه شوهر ندارد و یک پسر صغیر دارد، این بیچاره هم پول نقد نداشت، سه فقره اسباب [منزل] که در صورت علی‌حده ثبت شد، به توسط کمینه تقدیم حضور مبارک نموده که آنها را هم فروخته، سند اسهام بانک ملی به اسم صغیر مشارالیها مرحمت فرمایند.

استدعا دارم که کمینه را از قبول اینها و تسلیم به بانک ملی، قرین شرف و افتخار بزرگ فرمایند. زنده بمانید. خیلی نیک‌بختی و افتخار این کمینه خواهد شد که اشیاء ناقابل را مخصوصاً در دارالشورای مقدس ملی به وکلای محترم ملت حراج فرماید و قیمت هرچه باشد، اسناد بانک بخریذ که ذخایر ناقابل کمینه، پیرایه وجودات بستگان اشراف ملت باشد! این مطلب، فضولی بود. آنچه اراده حکیمانه خود حضرت‌عالی اقتضا فرماید، برای کمینه سعادت و شرف خواهد بود. امر اقدس عالی مطاع.»^۷

بعد از بمباران و تعطیلی مجلس شورای ملی، نیروهای مجاهد مشروطه‌خواه که از سوی سفرای روس و انگلیس حمایت می‌شدند، به‌منظور فتح تهران و شکست نیروهای دولتی و استقرار مجدد مشروطه، از گیلان و اصفهان عازم تهران شدند و پس از درگیری مختصری با نیروهای دولتی محافظ تهران، موفق به فتح این شهر گردیدند. یکی از فرماندهان مجاهدین بختیاری که در رأس گروه صد نفره نظامی قرار داشت، بی‌بی مریم بختیاری، خواهر سرداراسعد بختیاری (یکی از دو فرمانده اصلی نیروهای بختیاری) بود که در این واقعه شرکت داشت و به «سردار مریم» شهرت یافت.

با شروع جنگ جهانی اول، سردار مریم و تنی چند از بزرگان بختیاری و وطن‌دوستان ایرانی به طرفداری از متحدین (آلمان و عثمانی)، در مقابل متفقین (روسیه و انگلیس و فرانسه) و «پلیس جنوب» که تحت فرماندهی انگلیسی‌ها بود و نیز دیگر سران بختیاری هوادار سیاست انگلیس در ایران قرار گرفتند؛ از این‌رو منزل

سردار مریم، مأمن و محل استقرار آلمان‌دوستان ایرانی بود؛ به‌همین سبب پس از آنکه روس‌ها بر اصفهان مسلط شدند، کاردار و برخی افسران آلمانی در اصفهان و منطقه بختیاری، از جمله واسموس، به خانه بی‌بی مریم پناه بردند و سه ماه و نیم در آنجا مخفی شدند. بعد از شکست بختیاری‌ها از روس‌ها و کشته‌شدن پنجاه و هشت نفر از آنان، روس‌ها خانه سردار مریم را در اصفهان غارت کردند؛ لذا وی عازم کرمانشاه شد و از آنجا به برلین رفت. به‌پاس حمایت‌های سرسخانه سردار مریم از کاردار آلمان و پناه‌دادن به او، امپراتور آلمان تمثال میناکاری و الماس‌نشان خود و همچنین صلیب آهنینی را که مهمترین نشان دولت آلمان بود، برای وی فرستاد. او تنها زنی بود که به دریافت این نشان مفتخر گردید.^۸

در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، رضاخان، ده‌ها نفر از فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران و ملاکان را دستگیر کرد و به زندان انداخت که برخی همچون وحید دستگردی و فرخی یزدی، موفق به فرار شدند و به خانه سردار مریم پناه آوردند و مأموران دولت کودتا جرأت نکردند که متعرض خانه وی شوند. چند سال بعد که بختیاری‌ها علیه سیاست فشار و اختناق و اسکان اجباری رضاخان قیام کردند، ارتش رضاخان پس از یک سلسله نبرد خونین، سران بختیاری از جمله شیرعلی‌مردان‌خان بختیاری، فرزند سردار مریم را دستگیر کرد و در زندان قصر زندانی نمود. وی در دادگاه نظامی خطاب به قضات اظهار کرد: «این شما نیستید که ما را محاکمه می‌کنید، بلکه دولت استعماری انگلیس است که با دست شما ما را محاکمه می‌کند و از ما انتقام می‌گیرد.» سرانجام او و تنی چند از سران بختیاری در ۱۷ آذر ۱۳۱۳ به جوخه اعدام سپرده شدند و بدین ترتیب، رضاخان انتقامش را از سردار مریم گرفت.

همسر حاجی‌خان غیاث‌نظام (سالارحشمت) نیز با عمل شجاعانه خود، نام نیک و افتخارآمیزش را در تاریخ معاصر کشور، جاودانه ساخت. توضیح آنکه «در روزهای پایانی استبداد صغیر پس از آنکه نیروهای مسلح ایرانی، قفقازی، گرجی و ارمنی – که به «مجاهدین» معروف بودند– برای شکست نیروهای دولتی و فتح تهران، به قزوین وارد شدند، چند تن از افراد سرشناس را که به‌زعم‌شان از مخالفان مشروطه به‌شمار می‌رفتند، به قتل رساندند که از جمله آنان، ناصرخان، پسر غیاث‌نظام، رئیس ایل غیائوند بود که در راه قزوین – رشت به قتل رسید. آنان بعد از ورود به قزوین، حاجی‌خان را نیز در منزلش تیرباران کردند.

کנסول دولت روسیه در قزوین پس از اطلاع از قتل حاجی‌خان و

پسرش، یک پرچم آن دولت را با تأمین‌نامه‌ای برای همسر غیاث‌نظام

فرستاد که بر سر در منزل خود نصب کند تا نشان دهد، خانواده

غیاث‌نظام از حمایت سیاسی دولت روسیه برخوردار بوده و جان و

مال‌شان در امان است.

همسر حاجی‌خان با وجود از دست‌دادن همسر و فرزندش و نگرانی از هجوم مجدد مجاهدین و قتل و غارت اعضای خانواده، پرچم و تأمین‌نامه را پس فرستاد و به کנסول روسیه پیام داد که اگر مجاهدین، چهار فرزند دیگر او را هم تیرباران کنند، هرگز تأمین‌نامه بیگانه را نخواهد پذیرفت. این اقدام، بازتاب وسیعی در قزوین داشت و همه آن را تمجید و تقدیس کردند. مجاهدین هم وقتی چنین دیدند، از عمل خود پشیمان شدند و به جبران آن کوشیدند. در تلگرافی که «انجمن ایالتی گیلان» به تاریخ ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۷ق به همسر حاجی غیاث‌نظام مخابره کرد، آمده است: «اولاً، انجمن ایالتی از این اتفاق، اظهار تأسف و با ورثه عموماً اظهار همدردی می‌نماید؛ ثانیاً، این حرکت مردانه و غیورانه عیال محترم او را... تمجید و تحسین نموده، تصدیق می‌کنیم که آن شیرزن و آن جوانمردپسر او، قابل و شایسته دارای اول درجه وطن‌پرستی و مردانگی هستند. انجمن ایالتی مخصوصاً از این اقدام جوانمردانه اظهار تشکر نموده، از عموم وطن‌پرستان و مجاهدین غیور، خواهش می‌نماید که قدر این مقام بلند و همت ارجمند را منظور داشته، با مهربانی و محبت فوق‌العاده، این اتفاق ناگوار را از یاد آنها محو نمایند.»